

بُن بَسِنْد

دکتر علی اشرف صادقی^۱

چکیده

بحث بر سر ترکیب «بُن بَسِنْد» و ریشه و تحوّل آن است. این تعبیر در تفسیر شتقشی در معنای «از بیخ برکنده» به کار رفته است. ریشه و اشتقاق کلمه می‌گوید که باید از بن *wisin* باشد به معنی گسستن و نباید چنانکه برخی پنداشته‌اند با «گسلیدن» ارتباطی داشته باشد. چیزی شبیه این کلمه در شعر عطار به صورت فعلی «بگسندی» و نیز صورت فعلی دیگری در ترجمه قرآن دیگری از کتابخانه آستان قدس آمده است. در پایان دو بُن برای این واژه حدس زده شده است: بن ماضی با تبدیل نون دوم به «د» و بن مضارع در معنی مفعولی. **کلیدواژه‌ها:** بُن بَسِنْد، تفسیر شتقشی، بن گسل، بن گسسته.

جستارهای نوین ادبی - مجله علمی - پژوهشی، شماره ۲۰۰، بهار ۱۳۹۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

در تفسیر شتقشی (ص ۱۸۴) در ترجمه کلمه و فعل «قَطَعْنَا» در آیه ۷۲ سوره اعراف، جمله‌ای به صورت «بُن بَسِنْد بَكَرْدِيم» (با همین حرکت گذاری) به کار رفته است: «او (=و) بُن بَسِنْد بَكَرْدِيم و از بن (و) بیخ بکنندیم آن کس ها را». همین کلمه در آیه ۷ از سوره اعراف (ص ۲۱۱) در ترجمه «يَقْطَعُ» به شکل «بن بَسِنْد بَكَرْد» به کار رفته است: «او (=و) از بن و بیخ ببرد او (=و) بن بَسِنْد بَكَرْد اصل و بنیاد کافران». در آیه ۸ از همین سوره، «بن بَسِنْد» با هلاک مترادف آمده است: «او باطل کند او هلاک و بن بَسِنْد کند باطل را». پیداست که در این ترجمه‌ها «بن بَسِنْد» به معنی از بیخ و بن کنده است.

علی رواقی در توضیح بن بَسِنْد چنین نوشته است: «گمان می رود که «بَسِنْد» در این تعبیر، ریشه یا بن مضارع از مصدر «گَسَسْتَن» یا «گَسَلِيدَن» باشد که به جای «گَسَل» به کار رفته است. بیتی از عطار این معنی را روشن می کند:

چند آخر من جگرخسته در تو پیوندم و تو بگسندی

«گَسِنْد» یا کاربرد دیگر آن «بَسِنْد» به معنی «بریدن و گَسَسْتَن» است. (رواقی، ۱۳۸۱: ۴۱۱)

این مطلب به این صورت درست به نظر نمی رسد. «بَسِنْد» در «بن بَسِنْد» به احتمال زیاد بن ماضی است. بن مضارع افعال متعدی در ترکیبات، مثلاً با یک اسم که قبل از آن آمده باشد، همان حالت متعدی را دارد و اسمی که قبل از این بن آمده، مفعول آن شمرده می شود. بنابراین در ترکیبی مانند «بن گَسَل» «بن» مفعول است و فاعل این ترکیب خارج از آن است. این نوع ترکیبات «برون مرکز» نامیده می شوند. ترکیباتی که با یک اسم و صفت مفعولی از افعال متعدی ساخته می شوند نیز برون مرکز هستند. مثلاً ترکیبی مانند «بن گَسَسْتَه» یعنی چیزی که بن آن گَسَسْتَه شده است، اما در داخل این ترکیب کلمه «بن» فاعل یا نهاد محسوب می شود و گَسَسْتَه مجهول یا لازم است. بنابراین، تأویل «بن گَسَسْتَه» چنین است: بن (بن چیزی) گَسَسْتَه شده است. حال می توانیم به ترکیب «بن بَسِنْد» برگردیم و ببینیم به کدام یک از دو ترکیب «بن گَسَل» و «بن گَسَسْتَه» شبیه است. تردید نیست که به «بن گَسَسْتَه» شباهت دارد. بن ماضی فعل گَسَسْتَن در فارسی میانه $v/wisest$ است که به «گَسِست» بدل شده است. اما بن مضارع آن $v/wisin (n)$ است (Mackenzie, 1971). بن مضارع این فعل در فارسی «گَسِل» است، اما اگر $wisin (n)$ به فارسی می رسد باید به «*گَسِن» یا «گَسِن» بدل می شد،

اما صورت دیگر آن که حاصل از دگرگون شدگی n دوم کلمه و تبدیل آن به d است در شعر عطار به صورت «گُسند» به جای «گُسند» آمده است (تبدیل i به a در «گُسند» که در شعر عطار با «خند» و کلماتی نظیر آن قافیه شده است قابل قیاس با تبدیل i به a در «گسل» است). همین بن با v آغازی می‌توانسته است به «بسن» یا «بسن» بدل شود که ظاهراً در یک مثال به صورت «بسند» آمده و آن در ترجمه کلمه «انفصام» در آیه ۲۵۶ سوره بقره در قرآن مترجم ناقصی از آستان قدس رضوی به شماره ۲۰۵۳ است. زبان این ترجمه با زبان تفسیر شتقشی بسیار نزدیک است.^۱ بخشی از آیه‌ای که این کلمه در آن به کار رفته و اصل آیه چنین است: فقد استمسک بالعروه الوثقی لانفصام لها: دست اندر زد اندر گوشه {ء} استوارترین، هرگز بنه^۲ بنه بسندد او را. «بسند» در این جا فعل مضارع است.

حال باید ببینیم صفت مفعولی «بسند» در «بن بسند» از کجا آمده است. یک منشأ احتمالی آن، می‌تواند این باشد که visinn با دگرگون شدگی n دوم کلمه و تبدیل آن به d به bisind* بدل شده و این d در ذهن اهل زبان، نشانه بن ماضی شمرده شده باشد. احتمال دیگر این است که «بسند» بن مضارع در نظر گرفته شود و ترکیب «بن بسند» مانند «دست دوز» معنی مفعولی داشته باشد. در زیرساخت «دست دوز»، «دست» متمم ابزاری در معنی «با دست» آمده است و «دوز» معنی مفعولی یعنی دوخته شده دارد. بنابراین در «بن بسند» «بن» متمم کیفی به معنی «از بن» و «بسند» به معنی «گسسته و کنده شده» است.

کتابنامه

تفسیر شتقشی، گزاره‌ای از بخش‌های قرآن کریم، تفسیر شتقشی. (۲۵۳۵) [۱۳۵۵]. به کوشش محمدجعفر یاحقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
رواقی، علی با همکاری مریم میرشمسی. (۱۳۸۱). ذیل فرهنگ‌های فارسی. تهران: هرمس.

۱. چنان‌که در جای دیگر گفته‌ایم (صادقی، ۱۳۹۱: ۳۵۶ به بعد) تفسیر شتقشی در یکی از شهرهای اطراف نیشابور نوشته شده است. در این ترجمه و تفسیر شتقشی ه‌های آغازی دوره میانه به B بدل شده‌اند.
۲. کلمه «بنه» در متن تکرار شده است. بار اول به نظر می‌رسد که روی «ب» فتحه گذاشته است. روی دال دوم «بسندد» نیز فتحه گذاشته شده اما به شکل / یعنی دوبرابر فتحه معمولی.

صادقی، علی اشرف. (۱۳۹۱). «بجئی در باب کتاب پلی میان شعر هجایی و عروضی فارسی در دو قرن اول هجری، از دکتر احمدعلی رجایی». خرد بر سر جان، نامگانه دکتر احمدعلی رجایی. به کوشش محمدجعفر یاحقی، محمدرضا راشد محصل و سلمان ساکت. تهران: سخن. صص ۳۴۹-۳۸۸.

عطار، فریدالدین. (۱۳۴۱). دیوان. به کوشش تقی تفضلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Mackenzie, D.N. (1971). *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, Oxford University Press.

